

## رسول پویان

### دل پاک محبت

نه بر هر بام و در مرغ دل دیوانه بنشیند  
نه مثل شوم جعدان بر سر ویرانه بنشیند  
اگر چه لانه ام در آتش بیداد می سوزد  
سزا دانم که بر خاکستر کاشانه بنشیند  
وطن در ماتم آوارگان گرچه سیه پوش است  
شود روزی که شادی با دل مستانه بنشیند  
به روی گنج میهن چون فقیران دل پریشانید  
ز همت بار دیگر شوکت شاهانه بنشیند  
میر میراث پربار تمدن را دمی از یاد  
که بر شاخ تفکر دانش و افسانه بنشیند  
نشد از بند و زندان مدارس جز بلا نازل  
تلاشی تا که در پای ستم زولانه بنشیند  
ز دام مسجد و شیخ و کلیسایم کنید آزاد  
که دل در بزم شادی با می و پیمان بنشیند  
مکن خاموش شمع نیمه سوزم تا سحرگاهان  
به شاخ شعله هایش دم به دم پروانه بنشیند  
چونان دیوانگی در قلب پاکان عالمی دارد  
که در بزم صفا بی پا و سر فرزانه بنشیند  
خمشستان امواج دلم تا بحر پیما گشت  
در اقیانوس پنهان صدف دردانه بنشیند  
میفشان در سراب خشک هرگز دانه یاری  
که در خاک دل پاک محبت دانه بنشیند  
کشیدم سالها بر کاکل و زلف خیال شانه  
ولی در سنبلستان حقیقت شانه بنشیند  
نیامد خاطر جمعی به سر از بزم تنهایی

به تالار طبیعت آدمی دوگانه بنشیند

2016/1/3